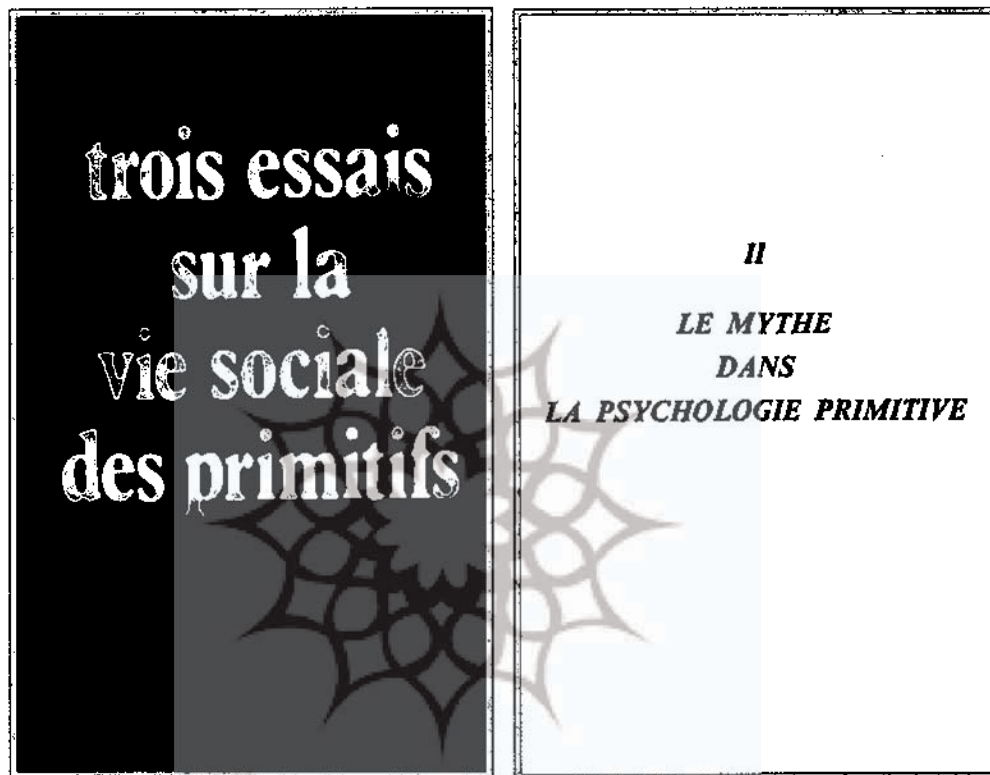


# نقش اسطوره در زندگی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
ترجمه: دکتر اصغر عسکری خانقاه  
استاد دانشگاه تهران

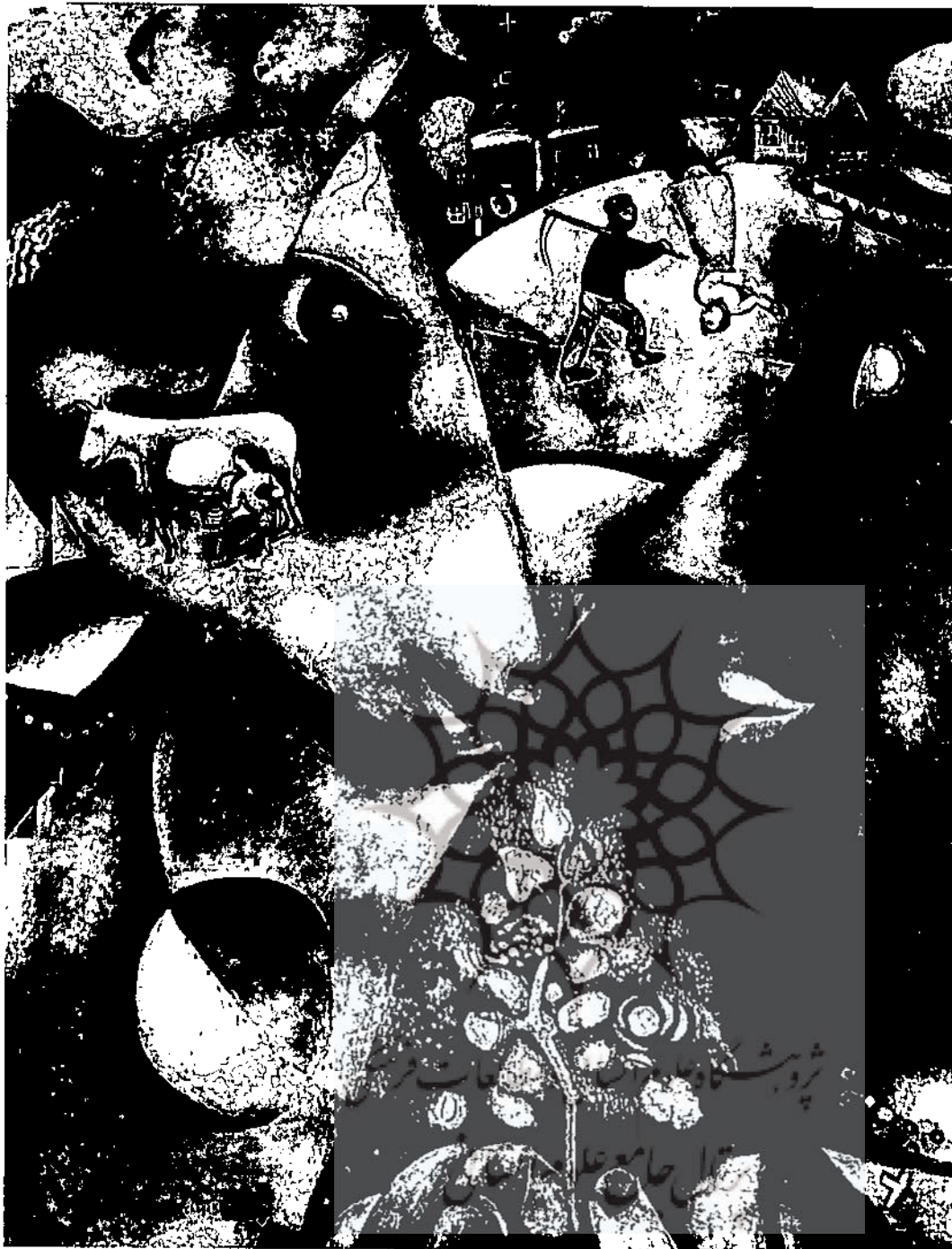
■ برانیسلاو مالینفسکی  
■ اسطوره‌های اقوام ابتدایی

پرتال جامع علوم انسانی

به شرح و توضیح اسطوره‌ها، افسانه و قصه‌های عامیانه است اکتفا شود، باید توجه خود را بیش از هر چیز به مکتب «طبیعت اسطوره - Mythologie Natux» که اساساً در آلمان شکوفاست جلب کنیم. علمای مربوط به این مکتب مدعی‌اند که انسان اولیه توجه خاصی به پدیده‌های طبیعت داشته و این توجه اساساً جنبه نظری، تأملی و شاعرانه دارد.  
انسان اولیه وقتی می‌خواهد برای گردش ماه و حرکات منظم ولی متغیر خورشید در آسمان شرح و تفسیری ارایه دهد، در تخیل این انسان تصویری از

برای اینکه بتوانیم به نحو برجسته‌تری واقعیت‌های زندگی ملانزی را توصیف کنیم، در آغاز به تشریح مختصری از وضعیت فعلی علم اسطوره‌شناسی می‌پردازم.  
نگاهی گذرا بر این مسئله کفایت می‌کند تا در این مورد از تنوع گوناگون عقاید و شدت جدل‌ها و برخوردهای نظری آگاه شویم. اگر تنها به تازه‌ترین نظریاتی که مربوط

می‌خواهم با بررسی فرهنگ نمونه ملانزی و با تجزیه و تحلیل عقاید، سنت‌ها و رفتار بوم‌زادان indigenes نشان بدهم که تا چه حد سنت مقدس و اسطوره در تمام فعالیت‌هایشان نفوذ کرده و با چه قدرتی رفتار اجتماعی و اخلاقی آنها را تحت‌الشعاع قرار داده است. به عبارت دیگر، هدف نوشتار در این است که روابط یگانه‌یی را که بین واژه اسطوره، افسانه مقدس یک قوم از یک طرف و اعمال مناسکی، اخلاقی، سازمان اجتماعی و حتی فعالیت‌های عملی آنها از طرف دیگر وجود دارد برملا کند.



رقص‌ها ترسیم می‌شود که مربوط به ماه و آسمان و غیره است و انگار همه این تصاویر در حال رقصند. از نظر پیروان این مکتب، هر اسطوره واجد هسته‌یی است که در نهایت به پدیده‌های طبیعی ارتباط می‌یابد. یعنی، در نهایت این واقعیت طبیعی چنان با قصه عجیب است که نمی‌توان آن را آشکارا ملاحظه کرد و اغلب انگار پوشیده، مبهم و مستور است. البته این عالمان وقتی می‌خواهند پدیده طبیعی را که در بطن فلان تولید اسطوره وجود دارد مشخص کنند، همیشه با هم به توافق نمی‌رسند. اسطوره‌شناسانی هستند که منشاء اسطوره را ماه می‌پندارند و این فکر چنان ذهنشان را به خود مشغول کرده است که «ماه‌زده» شده‌اند و جز ماه هیچ منشاء دیگری برای اسطوره قایل نیستند و می‌گویند که اقوام اولیه هر تفسیری را در ارتباط با حرکت ماه می‌دیدند. «جامعه مطالعه تطبیقی اسطوره‌ها» در سال ۱۹۰۶ در برلن تأسیس شد (در میان اعضاء آن افراد مشهوری نظیر هایرنیرایش، زیکه، وینکلر و بسیاری دیگر به چشم می‌خورند). در واقع این افراد اکثر تحقیقات خود را در ارتباط با ماه قرار داده‌اند. برعکس، برخی دیگر مانند «فروبنیوس» معتقدند که انسان اولیه، قصه‌های نمادی خود را فقط در رابطه با آفتاب تنظیم کرده است. و باز مکتب دیگری هم وجود دارد که مکتب تفسیر و تشریح آب و هواست. از نظر پیروان این مکتب، «باد» و فعل و انفعالات جوی و زیر و بم‌های آسمانی است که جوهر اسطوره‌ها را می‌سازد. در میان پیروان این مکتب باید از علمای برجسته نسل قدیم مانند «ماکس

مولر» و «کهن Kuhn» یاد کرد. بسیاری از این متخصصان اسطوره‌شناس به اجرام یا اصل آسمانی شدیداً اعتقاد دارند. برخی دیگر، که دارای عقاید متنوعتری هستند، بر این باورند که انسان اولیه، با ادغام اجرام آسمانی گوناگون اساطیر خود را می‌سازد. من کوشیده‌ام تا بی‌غرضانه این برداشت طبیعت‌گرایانه اساطیر را خلاصه کنم. اما باید اعتراف کنم که اگر به نظر من این نظریه یکی از عجیب و غریب‌ترین برداشتهایی است که به وسیله یک انسان‌شناس یا یک اومانیست ارایه گردیده، اغراق نکرده‌ام. این برداشت و تفسیر طبیعت‌گرایی به وسیله روانشناس بزرگ «هونت»

به طور کامل رد شده است. اگر این برداشت طبیعت‌گرایانه را در زیر بررسی‌های روشنگرانه برخی از کارهای «فریزر» بنگریم، فاقد هرگونه پایه و اساس خواهد بود. مطالعه‌یی که شخصاً درباره اساطیری که هنوز در میان انسان‌های اولیه باقی مانده‌اند، انجام داده‌ام به من اجازه می‌دهد تا نتیجه‌گیری کنم که انسان اولیه تا حدود بسیار کمی به جنبه‌های هنری یا علمی طبیعت توجه داشته و نمادگرایی در افکار و اسطوره‌هایش نقش خیلی کمی دارد. در واقع، اسطوره یک تصویر تخیلی، که به وسیله یک آدم بیکار و از روی هوی و هوس به کار گرفته شود، نیست. بلکه نیروی فرهنگی بسیار مهمی

**اسطوره فقط  
حکایتی پیش پا افتاده نیست.  
تأثیر مناسک را  
تضمین می‌کند و حامل  
یک سلسله قواعد عملی  
برای رفتار انسان است.**

است که تأثیر آن سخت احساس می‌شود. نظریه طبیعت‌گرایی که نقش فرهنگی اسطوره را نفی می‌کند، شماری از علایق تخیلی را به انسان اولیه نسبت می‌دهد و اشتباه دیگری که مرتکب می‌شود این است که انواع گوناگون چون قصه عامیانه Populaire، افسانه، ساگاها و افسانه مقدس و اسطوره را از هم تفکیک نمی‌کند و همه را در یک سطح جای می‌دهد.

برخلاف این نظریه که اسطوره را بیان سمبولیک و تخیلی پدیده‌های طبیعت می‌داند، نظریه دیگری وجود دارد که منشأ اسطوره را در افسانه مقدس خاطرات تاریخی و حوادث گذشته می‌بیند. این طرز بینش که به وسیله «مکتب تاریخی» در آلمان و آمریکا و در انگلیس به وسیله دکتر «ریورز» تبلیغ شده است، فقط قسمتی از

### انسان اولیه تا حدود

بسیار کمی

به جنبه‌های هنری یا علمی

طبیعت توجه داشته و

نمادگرایی در افکار و اسطوره

نقش خیلی کمی دارد.

حقیقت را بیان می‌کند. شکی نیست که زمینه طبیعی و جو تاریخی تأثیر ژرفی بر تولیدات فرهنگی دارد و می‌بایست آثار اغلب عمیق آنها را در اسطوره جستجو کرد. اما اگر بخواهیم اسطوره را به یک وقایع‌نگاری ساده و محض خلاصه کنیم، همان قدر مرتکب اشتباه شده‌ایم که آن را نتیجه تأملات و تخیلات انسان طبیعت‌گرایی اولیه بدانیم. نظریه «مکتب تاریخی» هم به انسان اولیه تمایلات علمی و علاقه شناخت رانست می‌دهد. در حالی که، این انسان فاقد آن است. انسان ابتدایی در حالی که تا حدودی علاقه‌مند به گذشته و طبیعت است، بیش از هر چیز مشغله‌های زیادی گریبانگیر اوست و با مشکلات بسیاری دست و پنجه نرم می‌کند. به طوری که، اگر بگوییم این علاقه و منافع محض بر همه چیز تقدم دارد، راه خطا نیمه‌آمده‌ایم. بعداً خواهیم گفت که اسطوره و دانش مقدس قبیله، ابزار مؤثری هستند که با آن انسان ابتدایی موفق می‌شود تا دو هدف مشخص زندگی فرهنگی‌اش را به هم متصل کند. علاوه بر این خواهیم دید که خدمات بزرگی که اسطوره به انسان ابتدایی می‌کند، فقط با دخالت شعایر مذهبی و برخی از تأثیرات اخلاقی و اصول جامعه‌شناختی ممکن است. از آنجا که دین و اخلاق تا حد بسیار کمی و از روی علاقه، به علم و تاریخ گذشته متکی هستند، پس می‌توان گفت که در این مورد اسطوره خواهان یک رفتار روانشناختی به

طور کامل متفاوتی است.

روابط تنگاتنگ موجود بین دین و اسطوره از دقت نظر و دید بسیاری از دانشمندان پنهان مانده است. مع‌هذا، برخی از آنان توجه به این امر داشته‌اند. روانشناسانی چون وونت و جامعه‌شناسانی چون دورکیم، هوبر، و مَس؛ انسانشناسانی چون کرولی Crawley و متخصصان دوران باستان مانند خانم جین هاریسون، ارتباط نزدیکی را که بین اسطوره و دین و بین سنت مقدس و هنرهای سازمان اجتماعی وجود دارند درک کرده‌اند. همه این عالمان تا حدود زیادی تحت تأثیر کارهای جسم فریزر واقع شده‌اند. با اینکه این انسان‌شناس معروف انگلیسی و پیروانش اهمیت جامعه‌شناختی و مناسکی اسطوره را درک کرده‌اند، با وجود این، اعمالی fails را در اختیار می‌گذارند که به وسیله آنها خواهیم توانست به طور دقیقتری اصول بنیادی نظریه جامعه‌شناختی اسطوره را طرح‌ریزی کنیم.

با بررسی عقاید اختلافات و جدلهایی که در علم اسطوره‌شناسی وجود دارند، می‌توان وسعت بیشتری داد. در واقع، این علم نقطه تلاقی رشته‌های تخصصی گوناگونی است. به طور مثال متخصص دوران کلاسیک (یونان و روم) با شیوه‌های خود می‌کوشد تا ثابت کند که زئوس (خدای خدایان) تجسم ماه و آفتاب و یا اینکه در اساس یک شخصیت تاریخی است و یا زن او با چشم‌های بزرگ و برآمده‌اش تجسم ستاره صبح یا نمادی از گاو یا باد است. به هر صورت، در این زمینه، همه با این‌گونه پرچانگی‌ها و برداشت‌های متنوع آشنا هستند. این سوالات طرح شده، سپس وارد صحنه اسطوره‌شناسی می‌شود و به وسیله گروه‌های مختلف باستان‌شناسان کلدانی، مصری، هندی، چینی، پرویی و غیره مورد بحث و جدل قرار می‌گیرد. در ضمن، مورخ، جامعه‌شناس، مورخ ادبیات، لغت‌شناس، متخصص زبان و فرهنگ آلمانی و رومی، متخصص فرهنگ باستانی سلت‌ها و اسلاوها و رشته‌های دیگر خود را ملزم می‌دانند که در این بحث شرکت کنند و عقاید و دلایل خود را به نوعی تحمل کنند. اما، اسطوره‌شناسی، از دخالت منطق‌شناسان، روانشناسان، متخصصان دانش ماوراءالطبیعه و معرفت‌شناسی، حکمت‌شناسان، منجمان متجدد و طرفداران «علم مسیحی» درامان نیست. زیرا همه آنها خیال می‌کنند که باید بالاخره چیزی بگویند! سرانجام، باید اشاره‌ای به روانکاوان داشت. زیرا، این دسته مدعی هستند که اسطوره چیزی بیش از حالت یک «خواب - بیداری»



### در تمدن بدوی

اسطوره دارای نقش ضروری است

یعنی به بیان و تنظیم عقاید

پرداخته و باعث

ترفیع و جلوه آنها می‌شود

و نیز در حفظ و ترویج اخلاق

می‌کوشد.

نظریه طبیعت‌گرایی  
 اشتباه دیگری که مرتکب می‌شود  
 این است که  
 انواع گوناگون چون  
 قصه عامیانه، افسانه، ساگاها  
 و افسانه مقدس و اسطوره را  
 از هم تفکیک نمی‌کند و  
 همه را در یک سطح جای می‌دهد.



نژادی نیست و اگر بخواهیم آن را تشریح کنیم باید به تاریخ و فرهنگ پشت کرده و به باطلاق ضمیر ناخودآگاه اولیه فروروییم. از این رو، وقتی که بعد از همه تفاسیر این بزرگان بیچاره انسان‌شناس و نیز بیچاره متخصص فرهنگ عامه وارد گود می‌شود، چیزی برایش باقی نمانده است.

اگر با شرح و توصیف این وضعیت آشفته توانسته باشیم نسبت به بحث و جدل اسطوره‌شناسی نوعی شک و تردید و بی‌اعتمادی در خواننده ایجاد کنیم، بی‌شک به هدف خود رسیده‌ام. هدف من از این بحث دعوتی است از خوانندگان تا از کارهایی که فقط دراطاق‌های در بسته به وسیله نظریه‌پردازان صورت می‌گیرد فاصله بگیرند و به هوای آزاد بروند، یعنی به فضای محل تحقیق پژوهش‌های انسان‌شناسی روآورند و یا من همراه شوند تا از سال‌هایی سر در آورند که من میان قبیله ملانزی در گینه نو گذرانده‌ام. با پارو زدن در نهرها و مشاهده فعالیت‌های باغبانی بوم‌زادان زیر آفتاب سوزان و تعقیبشان در کوره راه‌های جنگل و روی پلاژهای پرپیچ و خم صخره‌ها، با زندگی آنها آشنا می‌شویم و با حضور خود در مراسم آنها در خستگی پایان روز و سایه‌های شب و نیز همسفره شدن با این مردم در کنار آتش، فرصت شنیدن داستان‌های آنان را خواهیم داشت.

این است امتیاز انسان‌شناس نسبت به کسانی که گرفتار بحث و جدل‌های مربوط به اسطوره‌شناسی هستند. زیرا او هر بار که احساس می‌کند نظریاتش به بن‌بست رسیده و یا قدرت فصاحت و بلاغتش را برای تشریح و توضیح از دست داده است، می‌تواند به انسان اولیه پناه برد و از واقعیات تغذیه شود. انسان‌شناس در چنان موقعیتی قرار دارد که نتایج پژوهش‌هایش به چند بقایای ناچیز فرهنگی، لوحه‌های شکسته شده، متون پاک شده یا نوشته‌های منقطع بستگی ندارد. او محتاج آن نیست که برای پرکردن خلاء تحقیق به تفسیرهای پر حجه، اما تخمینی و فرضی متوسل شود. سازنده اسطوره همین جا و در دسترس اوست. او فقط امکان ثبت و ضبط یک متن را، آن طور که با تمام نکات و تغییراتش حفظ شده است، ندارد. بلکه، می‌تواند آن را مورد آزمایش و تأیید قرار دهد. او می‌تواند علاوه بر این، برای تثبیت معنای کامل و اصیل آن به مفسرین زیادی مراجعه کند و این مفسرین همان بوم‌زادانند. و مهمتر از هر چیز در پیش

این داستان‌ها و قصه‌هایی که به ما به صورت کنونی‌شان رسیده است، یعنی به وسیله کاتبان، مفسران، عالمان مذهبی دستکاری شده است. به هنگام مطالعه یک اسطوره که هنوز زنده است و برای آگاهی از راز تحول حیاتش باید بازگشتی به اسطوره‌شناسی ابتدایی داشته باشیم. یعنی باید به دوره‌ی برگردیم که در آن هنوز دانش کشیشان، اسطوره‌ها را مومیایی نکرده و خالی از حیات نموده است.

وقتی اسطوره در واقعیت زنده‌اش مطالعه شود، همچنان که خواهیم دید به عنوان یک تولید نمادی آشکار نمی‌شود، بلکه، بیان مستقیم مطلبی است که اسطوره در دل آن جای دارد. تشریح و توضیحی که اسطوره با خود به همراه دارد، جوابگوی احتیاج علمی نیست، بلکه، احیاء حکایتی بازسازی شده از یک واقعیت قدیمی است؛ حکایتی که جوابگوی احتیاجات عمیق مذهبی و خواست‌های اخلاقی و تکیه‌گاه تمایلات و توقعات اجتماعی و حتی کمک به الزامات علمی است. در تمدن یونانی (ابتدایی)، اسطوره دارای نقش ضروری است. یعنی به بیان و تنظیم عقاید پرداخته و باعث ترفیع و جلوه آنها می‌شود و نیز در حفظ و ترویج اخلاق می‌کوشد. در ضمن تأثیر مناسک را تضمین می‌کند و حامل یک سلسله قواعد عملی برای رفتار انسان است. بنابراین، اسطوره عنصر حیاتی تمدن بشری است. او فقط حکایتی پیش پا افتاده نیست، بلکه، نیروی فعال قابل ملاحظه‌ی است. در واقع، اسطوره یک توصیف عقلایی و یک تجسم و تصویر هنری نیست، بلکه، دستور العملی است که بیانگر عقیده و حکمت گذشته است.

در اینجا می‌کوشم تا با مطالعه چند اسطوره دلایلی برای فرضیات مذکور ارائه دهم. اما، برای مثال بودن تجزیه و تحلیل، لازم می‌بینم که در آغاز توصیفی نه فقط

چشمان خود به حد کمال زندگی را می‌یابد، یعنی آن زندگی‌یی که اسطوره از آن برخاسته است. و خواهیم دید که این محیط و زندگی بومی به همان اندازه در مورد اسطوره به ما آگاهی می‌رساند که مثلاً شرح و بیان خود اسطوره.

اسطوره آن طور که در یک جامعه وحشی، یعنی در شکل ابتدایی، وجود دارد فقط یک قصه نیست، بلکه یک واقعیت زیسته است. اسطوره نوعی داستان تخیلی که در رمان (ادبیات) جدید می‌یابیم نیست، بلکه، واقعیت زنده است. زیرا، باور داریم که حوادثی مربوط به آن در یک زمان بسیار دور اتفاق افتاده و هنوز تأثیرش روی جهان و سرنوشت‌های بشری ادامه دارد. برای انسان ابتدایی این اسطوره‌ها همان معنی را دارند که برای یک مسیحی معتقد به اسطوره‌های مربوط به آفرینش، گناه نخستین، نجات بشر. همانند داستان‌های مقدس، اروپاییان، اسطوره‌های انسان اولیه در مناسک، در اخلاق، به زندگانی خود ادامه می‌دهند و بر عقایدشان حاکمند و رفتارشان را تنظیم می‌کنند.

محدود کردن مطالعه اسطوره‌ها به بررسی ساده متون باعث شده است که درک دقیق جوهر واقعیشان نامفهوم و خدشه‌دار شود. اسطوره‌های دوران باستان و اسطوره‌های کتاب‌های مقدس قدیمی شرق که مربوط به منابع مشابه است، بدون هیچ‌گونه زمینه ایمانی زنده‌شان به دست ما رسیده است. و نتیجه اینکه نمی‌توانیم تفاسیری در مورد آنان از طرف مؤمنان واقعی داشته باشیم. در ضمن شناختی از سازمان اجتماعی، کارکرد اخلاقی و عادات و رسوم مردمی که با اسطوره‌ها عجین بوده‌اند نداریم. یعنی در خصوص اسطوره فاقد داده‌های فنی بسیاری هستیم که امروزه تحقیق در محل در اختیارمان می‌گذارد. علاوه بر این، قطعاً می‌دانیم که تمام

از اسطوره، بلکه از قصه مردمی، افسانه و خاطرات حوادث گذشته آرایه دهم.

بیباید با هم گشت و گذاری به مجمع الجزایر تروبریاندا داشته باشیم؛ با زندگی بومزادان آنجا عجین شده و در کار آنها شرکت کنیم، به مشاهده بازی ها و تفریحاتشان بپردازیم و به قصه ها و داستان هایشان گوش فرا دهیم.

در اواخر نوامبر هوای مرطوب شروع می شود. در این ماه کار زیادی در باغها نداریم. کار باغبانی به آخر رسیده و فصل ماهیگیری هم شروع نشده است. بنابراین، مسافرت های دور دست نیز تا دستور ثانوی متوقف شده است. وضعیت نشاط آوری که در مورد جشن ها و رقص های مربوط به برداشت محصول است همچنان باقی است. فضا آکنده از اجتماعی بودن و خوش مشربی است. زیرا، همه فرصت داریم و هوای مرطوب باعث ماندن مردم در خانه است. به هنگام غروب به یکی از این روستاها سر می زنیم و در کنار آتش می نشینیم و نور شعله آتش همه مردم را به سوی خود می کشد و با پیشرفت شب به تعداد جمعیت اضافه می شود. صحبت ها شروع و بحث ها گرم می شود. وقت آن می رسد که از یکی از حضار می خواهند که داستانی تعریف کند، زیرا فصل قصه های جن و پری است. اگر قصه گو ماهر باشد، باعث گرمی و خنده حاضر جوابی، یا وقفه در گفتن داستان شده و این حکایت یا قصه خود به صورت یک نمایش و یا یک «شوی» واقعی در می آید.

در این فصل از سال اصولاً در این روستاها قصه های مردمی ویژه ای را حکایت می کنند. نام این قصه ها ebu-kukwan است. عقیده مبهمی وجود دارد که البته کسی آن را جدی نمی گیرد و آن این است که حکایت و بیان اینگونه قصه ها تأثیر مناسبی روی محصول تازه کشت شده در باغها دارد. به این منظور باید در پایان قصه آواز کوتاهی (kasiyena) خوانده شود که اشاره بر گیاهان وحشی حاصلخیز دارد.

هر قصه صاحبی دارد که خود یکی از اعضاء گروه است. درست است که افراد دیگر گروه هم آشنایی با این قصه دارند، اما فقط باید آن را از زبان «صاحب» قصه شنید. البته صاحب قصه می تواند آن را به فرد دیگری هدیه کند، یعنی به او داستان را یاد بدهد و اجازه دهد که به جای وی آن را حکایت کند. البته، تمام صاحبان قصه مهارت در ایجاد خنده، که هدف اصلی این قصه هاست، ندارند. یک قصه گوی خوب باید بتواند صلایش را هنگام نقل مطالب متنوع آن تغییر دهد و نمه ها را با شور و حرکات خاصی اجرا کند و خلاصه اینکه باید بتواند بازی و نمایش خوبی به تماشای آرایه دهد. برخی از این قصه ها واقعاً داستان های قهوه خیزی هستند. در مورد قصه های دیگر به عنوان مثال چند نمونه آرایه می شود.

موضوع قصه مربوط به دختر جوانی در نهایت فقر و نجات قهرمانانه وی است. دو زن به جستجوی تخم پرندگان می روند. یکی از آنها در پای درخت به آشیانه ای برمی خورد و دیگری می گوید: مواظب باش، «این تخم مار است؛ دست نزن!». «اوه نه! اینها تخم پرنده است» و

با این حرف تخمها را جمع می کند.

وقتی مار ماده مراجعت می کند، لانه را خالی می بیند. پس حرکت می کند تا تخمها را بیابد. مار داخل نزدیکترین روستا می شود و آواز سر می دهد: «من همه راه های پر پیچ و خم جاده را گشته ام. - می شود تخم های یک پرنده را خورد؛ اما نباید به تخم های یک دوست دست زد.»

مسافرت مار مدت ها طول می کشد، زیرا او از روستایی به روستایی می رود و همه جا همان آواز را سر می دهد، و سرانجام به روستای آن دو زن می رسد و مشاهده می کند که آن زن گناهکار در حال پختن تخم هاست. مار به دور آن زن می پیچد و وارد تنش می شود. به این ترتیب، قربانی که از پای درآمده است با ناتوانی رنج می کشد.

قضا را، مردی که در روستای همسایه ساکن بود، این وضعیت عجیب و مهیج را به خواب می بیند؛ می دود و مار را از دهان زن بیرون می کشد؛ او را قطعه قطعه می کند و سپس با آن دو زن ازدواج می کند. به این ترتیب پاداش و جایزه مضاعفی به خاطر شجاعتش دریافت می کند.

داستان دیگر مربوط به خانواده خوشختی است که از یک پدر و دو دختر تشکیل شده است. آنها ولایتشان را به سوی مجمع الجزایر مرجانی شمال ترک می کنند، اما به سمت جنوب غربی منحرف می شوند، به این ترتیب - به سوی شیب های وحشی و بایر جزیره صخره ای گومازیلا Gumasila کشیده می شوند. پدر روی مکان مسطحی پهن شده و خوابش می برد. غولی از جنگل به در آمده و پدر را می خورد و یکی از دختران را می رباید و اسیر می کند. دختر دیگر موفق به فرار می شود و خود را در جنگل مخفی می کند و موفق می شود که خواهر اسیر خود را با یک گرز مسلح کند. وقتی که دیو دراز می کشد و می خوابد، آنها او را دو شقه می کنند و پا به فرار می گذارند.

زنی با پنج فرزندش در روستای OKUPUKOPU ساکن بود. کاملاً نزدیک یک خلیج، یک اره ماهی بسیار عجیب و دهشتناک به اندازه یک دیو به ساحل می آید و با سرعت به سمت روستا پیش می رود. با سر و صدایی شبیه یک آواز داخل کلبه می شود و یک انگشت زن را می برد. یکی از پسران می کوشد تا این غول عجیب الخلقه را بکشد اما موفق نمی شود. این مسأله روزهای بعد تکرار می شود. تا اینکه در روز پنجم جوان ترین پسر زن موفق می شود که این ماهی غول آسا را بکشد.

یک شپش و یک پروانه دور کوچکی با هوایما می زنند. یعنی شپش به صورت یک مسافر در می آید و پروانه به صورت یک هوایما و در عین حال یک خلیان، در اواسط مسافرت، زمانی که بر فراز دریا بین خلیج Wawela و جزیره Kitava پرواز می کردند، شپش با صدای گوش خراشی فریاد می زند. به طوری که پروانه را واژگون می کند؛ به این ترتیب شپش می افتد و در آب غرق می شود.

مردی که مادرزنش یک آدم خوار بود، هنگام عزیمت، تا اندازه ای خود را نسبت به این موضوع بی قید نشان می دهد. از این روه، مواظبت از سه فرزندش را به عهده او می گذارد. او می رود بدون آنکه از خود بی رسد که این زن فرزندانش را خواهد خورد. اما، در جا فرزندانش فرار می کنند، از یک درخت نخل بالا می روند و خود را پنهان می کنند و در مقابل زن مقاومت می نمایند (در اینجا داستان کمی طولانی می شود) تا اینکه پدر برمی گردد و زن را می کشد.

داستان دیگری هم وجود دارد و آن مربوط به ملاقات خورشید است و داستان دیگر مربوط به غولی است که باغها را خراب می کند و نیز داستانی که شخصیت اصلی اش زنی است که چنان شکمو و پرخور است که تمام غذاهایی که در تشیع جنازه توزیع می شود، می دزدد و الخ.

با این همه، در اینجا ما توجه خود را کمتر در خصوص متون داستانی و بیشتر درباره ارزش و اهمیت جامعه شناختی اش متمرکز می کنیم. البته متن بی نهایت حایز اهمیت است. اما جدا از محتوی (Context)، فاقد حرکت خواهد بود.

#### پی نوشت ها:

- ۱- مکتب Natur - Mythologie، مربوط به منشاء طبیعی اسطوره هاست.
- ۲- حماسه های مقدس اسکاندیناوی
- ۳- مراد از آن این است که مسیح (ع) با مصلوب شدن خود بشریت را نجات داده است (xedemption).
- ۴- جزایر تروبریاندا، یک مجمع الجزایر مرجانی است که در شمال شرقی گینه نو قرار دارد، بوم زادان این جزایر از نژاد پاپوآهای ملانزی بوده و از نظر خصوصیات جسمانی، ساخت ذهن و سازمان اجتماعی ترکیبی از خصوصیات فرهنگی مردم اقیانوسیه و مختصات ویژه ای در فرهنگ عقب مانده پاپو (در قسمت قاره ای گینه نو) هستند. در رساله «سلیگمان»: ملانزی های گینه نو انگلیس (کمبریج ۱۹۱۰) شرح کاملی از نژادهای شمال گینه، که ساکنان تروبریاندا شاخه ای از آنها هستند داده شده است. مؤلف کتاب بر روابطی که بین تروبریانداها و نژادها و تمدن های دیگر که در گینه نو و حوالی آن وجود دارند، تکیه کرده است. در ضمن به کتاب مؤلف (مراد خود مالیونفسکی است. م.) درباره «روابط جنسی در میان وحشیان شمال غربی ملانزی» مراجعه شود.
- ۵- در حقیقت بی شباهت به قصه گویان ممالک دیگر و نیز کشور خودمان نیست، که قصه گو در ضمن نقل داستان با متلکها، مزه پزانی ها و شوخ طبعی های اطرافیان مواجه است و هر لحظه شوخی های دیگران باعث قطع داستان و احیاناً خنده ها و نشاط تماشایان می شود. م.
- ۶- مراد نویسنده داستان هایی است که در مجامعی که بر از دود و دم است بیان می شود.